

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

اسرار و رموز اخلاق مدیریتی در قرآن و نهج البلاغه

حجت الاسلام دکتر حسن کمالی

آرک

فهرست

مقدمه

فصل اول

معنی و مفهوم مدیر در اسلام

فصل دوم

جلوه مدیریت مکتبی امیرالمؤمنین علی (ع)

فصل سوم

استاد کل مدیریت

فصل چهارم

شیوه‌های مدیریت و رهبری

فصل پنجم

شرایط اساسی و عمومی مدیریت

فصل ششم

مدیریت و منزلت انسان در اسلام

فصل هفتم

ارکان مدیریت

فصل هشتم

ابزار مدیریت

فصل نهم

عوامل موفقیت مدیر

فصل دهم

شئونات مدیر

فصل یازدهم

آفات مدیریت

فصل دوازدهم

اخلاق مدیریتی

فصل سیزدهم

مدیریت از دیدگاه امام خمینی (ره) و دیگر بزرگان

فصل چهاردهم

نظریه علامه طبرسی

فصل پانزدهم

نظریهٔ آیت‌الله حسن‌زاده آملی

فصل شانزدهم

مدیریت از نظر شهید بهشتی

کتاب‌نما

مقدمه

مدیریت از جمله مباحث علمی و فلسفی و تجربی

است که از قرون گذشته تا امروز همواره مورد بحث و تحقیق بوده و هست و پیرامون آن از جهت تعریف، شناخت مدیران موفق و ناموفق و نقش فضائل و رذائل اخلاقی آنها بحث بسیار نموده‌اند.

مدیریت از دیدگاه فلاسفه: «دستیابی به هدف‌های سازمانی از طریق هدایت و رهبری است.» بنابراین هر کسی، حداقل در مراحل مشخصی از زندگی خود یک مدیر است.

ملاصدرای شیرازی از قول شیخ زین‌الدین شهید ثانی در کتاب «منیه‌المريد» هشدار عجیبی می‌دهد: «زنهار که به علم ظاهر و سلاح بی‌بصیرت مفتون و مغرور گردی.»

در جهان‌بینی اسلامی وظایف یک مدیر بر مبنای اصول دین است:

- توحید، همان هدف نهایی یا برنامه‌ریزی الهی
- نبوت، همان هدایت و رهبری
- امامت، همان سازمان‌دهی و اجرا
- عدل، هماهنگی و مساوات‌نگری
- معاد که معادل کنترل و آینده‌نگری است.

در روان‌شناسی این نکته بسیار مورد تأکید است که شخص مدیر و مربی (هر کس) که می‌خواهد در دیگری نفوذ کند باید از سطح فکری و ذهنی شخص مقابل مطلع بوده، از جوانب و محیط جامعه، شناخت نسبی یا تجربهٔ محیطی داشته باشد تا بتواند همانند آن‌ها جهان را ببیند و مانند آن افراد فکر کنند و بتوانند خود را جای او قرار دهند و بالاخره از دریچهٔ چشم او به دنیا بنگرند.

بنابراین یک مدیر باید برای سازمان مدیریتی خود از وجود محققان جامعه‌شناس، روان‌شناس و افراد باتجربه در داخل و خارج از حوزهٔ مدیریتی خود استفاده کند.

متأسفانه بسیاری از سازمان‌ها و نهادها بازوی تجربی ندارند و به همین دلیل در صحنه‌های خاص از شرایط زمانی و مکانی استفادهٔ بهینه را نمی‌کنند و گاهی از مدیران قبلی بدتر می‌شوند.

شهید مظلوم بهشتی می‌فرمایند: «ما برای مدیریت صحیح و کارآمد باید سه مرحله را طی کنیم، اول اطلاعات مقدماتی لازم را با تماس‌های مکرر از عقاید و آرای دیگران بیاموزیم. این مرحله را آمادگی فکری می‌دانند. دوم جهان‌بینی وسیع‌تری (از نزدیک) از کشورهای دنیا کسب کنیم. مرحله مسافرتی یا سیر در مؤسسات دنیا که بسیار ضروری است. سوم کار و مطالعه و تحقیق، فعالیت مستمر داشته باشیم.»

چو خواهی گلستان شود واژگون بده
باغبانی به ناآزمون

مدیران باید در راستای تحقق عدالت اجتماعی در سطوح مختلف جامعه تلاش کنند و تمامی امکانات خویش را در جهت حفظ عدالت اجتماعی به کار گیرند. قرآن مجید هدف بعثت انبیاء را قیام مردم برای برقراری قسط و عدل می‌داند. به طور قطع عدالت اجتماعی تنها برقراری کارهای تشریفاتی و یک بعدی نیست، بلکه تمام جوانب اقتصادی، سیاسی و فرهنگی

را در برمی‌گیرد و به افراد جامعه امکان می‌دهد که در سایهٔ آسایش و امنیت حاصل از تحقق آن به سوی کسب کمالات و فضایل اخلاقی و تأمین معاش و زندگی دنیوی مردم حرکت کنند و دستاوردهای مهم و ارزشمند رسالت الهی انبیا و شهدا را حفظ نمایند. برای نیل به این هدف یعنی برقراری امنیت و نظام اجتماعی و بهبود وضع جامعه، تشویق و پاداش نیکوکاران و کیفر بدکاران امری ضروریست.

اسلام در تعالیم رهایی‌بخش خود کوشیده است تا با برنامه‌های تربیتی، اخلاقی، عبادی و خودسازی خود از یک طرف و ایجاد محیط سازنده از سوی دیگر، فضایی را فراهم آورد که در آن موجبات گناه و ارتکاب معاصی و جرائم از بین رفته باشد و علاج واقعه را قبل از وقوع کرده است.

ما در این مجموعه کوشیده‌ایم جلوه‌هایی از مدیریت را به طور جدی بیان کنیم. مقام والای خدمتگزاری را در جهت مثبت و منفی به روشنی بیان نماییم و معتقدیم این نوشتار برای مسلمانان و مدیران خوبی که آرزوی

برقراری عدالت اجتماعی و مهرورزی را دارند، راه‌گشا است.

در خاتمه: از مساعدت و راهنمایی آقایان عزیز و سروران گرامی دانشگاه امام علی (ع) و نیروی انتظامی جمهوری اسلامی ایران و انتشارات «آرمان رشد» که به همت کریمانه و الطاف صمیمانه خود موجبات طبع و نشر این کتاب را با کمال محبت و قوت فراهم نمودند کمال تشکر و سپاسگزاری را می‌نمایم. رجاء واثق دارم که این خدمت بی‌ریای دینی به اجری عظیم در درگاه خداوند کریم در دنیا و آخرت بهره‌مند می‌گردد و نتیجه مثبتی در مدیریت جامعه ایجاد می‌شود.

به امید پیروزی تلاشگران در راه خدا

حسن کمالی

فصل اول

معنی و مفهوم مدیر در اسلام

«مدیر» در لغت به معنی اداره کننده یا به معنی گرداننده است.

در کتاب معروف *أَقْرَبُ الْمَوَارِدِ* در ذیل ماده، دور و کتاب *الْمُنْجِدْ*: واژه مدیر به معنی دوران گردیدن تعریف شده است.

۱. **الْمُدِيرُ: «مَنْ يَتَوَلَّى النَّظْرَ فِي الشَّيْءِ»**

مدیر کسی است که نظارت می کند بر چیزی، آن که سرپرستی اداره امری از شهر را عهده دار است.

۲. **مدیریت در تعریف جامع:** «کار کردن با افراد و

به وسیله افراد و گروهها برای تحقق هدفهای سازمانی است.» که طبق این تعریف در همه سازمانها اعمال می شود، خواه تجاری، آموزشی، سیاسی، اجتماعی و یا... باشد.

۳. مدیریت: «عبارت است از دستیابی به هدف‌های سازمانی از طریق هدایت و رهبری که با برنامه‌ریزی و سازمان‌دهی به هدف و مقصد معین می‌رسد.»

۴. مدیریت اسلامی: «بر طبق جهان‌بینی اسلام، مدیریت برای انسان اساس و پایه است و همه چیز برای تعالی و تکامل انسان است. حتی فرشتگان در جهت رشد و کمال او به امر خدای سبحان حرکت می‌کنند.»

قَالَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «لَذَّةُ الْكِرَامِ فِي الْإِطْعَامِ وَ لَذَّةُ اللَّئَامِ فِي الطَّعَامِ.»^۱

لذت افراد با کرامت در احسان و غذا دادن است و لذت افراد پست در غذا خوردن و سربرار دیگران شدن است. حضرت علی (ع) می‌فرماید:

۱. به هر کس که نیازمند باشی اسیر او خواهی بود. پس اگر می‌خواهی اسیر نباشی سعی کن محتاج نباشی.

۲. از هر کس که می‌خواهی بی‌نیاز باش که در این صورت نظیر و مثل او خواهی بود.

۳. به هر کس که خواهی ببخش و احسان کن که در آن صورت امیر او خواهی بود.

طبق این رهنمود امیرالمؤمنین علی (ع): «اول بکوش که اسیر نباشی، دوم بکوش بی‌نظیر باشی، سوم بکوش که امیر باشی.»^۱

نه خود را بیفکن چو	برو شیر درنده باش ای
روباه شل	دغـــــــــــــــــــــــــل
چه باشی چو روباه	چنان سعی کن کز تو
وامانده سیر	ماند چو شیر

مدیریت در اسلام

یک مدیریت صحیح از ضعیف‌ترین ملت‌ها، قوی‌ترین ملت‌ها را می‌سازد. هنگامی که صحبت از مدیریت در اسلام می‌شود ابتدا منظور، ادارهٔ امور و بهره‌برداری

صحيح از نعمت‌های الهی بر اساس اعتقاد به جهان‌بینی توحیدی است. از این جا فلسفه توحیدی ایجاب می‌کند که یک مدیر عملاً بر منطبق بودن جهان‌بینی با جامعه و اهداف آن به سوی جهانی بهتر و زندگی سالم خدایی هم‌سو باشد، شکل مدیریت الهی هدفمند و جهت آفرین است و امید به آینده‌ای بهتر، نوید به اجر و مزد اخروی، توان مدیر را افزون و میل و تلاش او را برای مردم دوچندان می‌کند.

دیدگاه اسلام این است که خصیصه‌های اخلاقی و معنوی، در کنار سایر عوامل مادی، علمی و مهارتی می‌تواند موجبات استحکام یا ویرانی حکومت و رهبری را فراهم آورد و یا ابزاری باشد در خدمت مدیریت. امام صادق (ع) می‌فرماید: «خداوند پس از آن که پیامبر خود را به آداب الهی مؤدب فرمود (در ظل عنایات خویش تربیت فرمود) آن‌گاه سیاست و مدیریت بندگانش را به او واگذار نمود.»^۱ و این‌گونه مدیریت

معنوی را خدا و حتی طبیعت و ابزار مادی دنیا کمک
می‌کند.

فصل دوم

جلوه مدیریت مکتبی امیرالمؤمنین علی (ع)^۱

- ۱ - درباره جلوه‌هایی از مدیریت علی (ع) تقدیم به حجت‌الاسلام
دکتر کمالی
- کتاب جلوه‌ها نیکو و عالیست
کمالیست
- ز سعی بی‌حد دکتر
نظیرش نیست در دنیای امروز
الموالیست
- چرا؟ چون مدحت مولی
چنین مرد فقیه و اهل دانش
تعالیست
- ز خاصان خداوند
که آثارش به دست اهل ایمان
خالیست
- بری از نقص از هر عیب
کلام خویش باایمان راسخ
دفع ملالیست
- که بنوشته است او
چه زحمت‌ها به تدوین مقالش
مقالیست
- کشید از جان عجب نیکو
به ابجد گفت قاضی نشر تاریخ
کمالیست
- بُود ایمان ز آثار

مجد و عظمت، دلاوری و زهد، فضائل و مناقب، ایمان و شکوه ربّانی، نمونهٔ بارز ابرمرد تاریخ را چگونه توصیف نماییم؟ چگونه می‌توان مدیریت اسوهٔ الهی را رقم زد؟

شخصیتی که دشمنانش از فرط دشمنی و دوستانش از شدت ترس و وحشت منافقان مناقب، فضائلش را پشت پرده نگه‌داشته و اظهار نکردند. ولی می‌بینیم گیتی پر است از فضائل آن حضرت. شخصیتی که به حق می‌توان گفت: «مادر گیتی، هم‌چون او فرزند نژاد» یگانه‌ای که دنیا همتایی در مدیریت برای او سراغ ندارد، مدیر بزرگی که بزرگان تاریخ در برابر عظمتش سر تعظیم فرود آوردند، خلاصه مدیر کاملی که جز خدا و پیامبرش او را نشناخت. اگر چکامه‌ای به بلندای کوه‌ها و مرکبی به اندازهٔ اقیانوس‌ها فراهم آید و تمام خلائق قلم به دست! بخواهند در این باره چیزی بنویسند از پی شمارش فضائل امیرالمؤمنین

علی (ع) برنمایند. همان بهتر که ببینیم پیامبر سترگ
درباره بزرگ مدیر و مربی بشریت چه می‌فرمایند.
صدها حدیث متواتر از رسول خدا (ص) در ستایش
برادرش و جانشین و عزیزترین عزیزانش از برادران
شیعه و سنی نقل شده که هزاران کتاب، آن‌ها را در
بردارد، اکنون به یک حدیث شریف بسنده می‌کنیم.
حضرت رسول (ص) می‌فرماید:

«عَلَى مَعَ الْحَقِّ وَ الْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ يَدُورُ
مَعَهُ حَيْثَمَا دَارُ»^۱

علی با حق است و حق با علی با او می‌چرخد هر کجا
که باشد.

این حدیث یکی از بهترین و معتبرترین احادیثی است
که در ستایش امیرالمؤمنین علی (ع) از حضرت رسول
(ص) نقل شده است و می‌توان آن را یکی از
ویژگی‌های مهم مدیریتی حضرت امیر دانست.

۱ - نهج الایمان، زین‌الدین علی بن یوسف بن جبیر، ص ۱۸۷، بحار

علی (ع) با حق است و حق با علی، هر جا علی باشد حق گردد وجود مبارکش می‌چرخد؛ یعنی علی (ع) نقطهٔ مرکزی حق و حقیقت است و تمامی فضائل انسانی دور این نقطهٔ مرکزی می‌چرخند. هر جا مدیریت علی (ع) باشد، عدالت و سخاوت، یاری مستضعفین، برخورد با مستکبران، یتیم‌نوازی، دست‌گیری از بیچارگان و مستمندان و... خلاصه تمام فضائل انسانی موجود است.

مدیریت صحیح و نقش و ضرورت آن بر کسی پوشیده نیست، وظیفه و صفات یک مدیر خوب، در برخورد با خدا، خود و مردم آشکار می‌شود و نتیجه بخش است.

الف) رابطه با خدا

مدیر همواره باید به یاد خدا باشد و توجه به خداوند را سرلوحهٔ کارش قرار دهد و به یاد خدا بودن و ترس از خلاف در برابر او، آن چنان اهمیت دارد که امام علی (ع) در نهج‌البلاغه هنگام وصیتش به فرزندان و

مردم چهارده بار از کلمه طيبة «الله» سخن گفته است.

ب) رابطه با مردم

امام علی (ع) کارگزاران و مدیران را به برخورد نیکو با مردم، سبک ساختن بار مردم، خوشبینی نسبت به افراد آزموده، رعایت انصاف و عدل، تفاوت در برخورد با نیکان و بدان، تحمل ضعف بیان و یا بی حرمتی آنان توصیه فرموده. همچنین مدیران را از برخورد ناپسند با مردم، شتابزدگی در امور، خودپسندی و کینه توزی منع نموده است.

ج) رابطه با خویشان

بر مدیر لازم است در برخورد با خود، برترین جهاد که همان جهاد با نفس است را در دستور کار خود قرار دهد تا در کارها سربلند شود، بدون جهاد اکبر مدیر نمی تواند دین سالاری را در محیط کار خود زنده کند، حتی به درجه شایسته سالاری هم نمی رسد. اکنون ببینیم علی (ع) چگونه رابطه خود را با خدا و مردم و

با خویشتن توصیف می‌کند. بهتر است که علی (ع) را از زبان خودش بشناسیم:

۱. نخستین مسلمان: اللَّهُمَّ إِنِّي أَوَّلُ مَنْ أَنَابَ
وَ سَمِعَ وَ أَجَابَ لَمْ يَسْبِقْنِي إِلَّا
رَسُولَ اللَّهِ (ص) بِالصَّلَاةِ!

خدایا تو می‌دانی من نخستین کسی بودم که حق را دریافتم، آن را شنیدم و پذیرفتم. هیچ کس جز پیامبر خدا (ص) در نماز بر من سبقت نگرفت.

۲. هم‌سانی با مستمندان و بیچارگان: وَلَكِنَّ
هَيْهَاتَ أَنْ يَغْلِبَنِي هَوَايَ وَ يُقَوِّدَنِي
جَشَعِي إِلَى تَخْيِيرِ الْأَطْعَمَةِ وَ لَعَلَّ بِالْحِجَازِ
أَوْ الْيَمَامَةِ مَنْ لَا طَمَعَ لَهُ فِي الْقُرْصِ لَا
عَهْدَ لَهُ بِالشَّعْبِ أَوْابِيَّتَ مُبْطَانًا وَ حَوْلِي
بِالحِجَارِ بَطُونٌ غَرْتِي وَ أَكْبَادُ حَرِّي... أ

أَقْنَعُ مِنْ نَفْسِي بِأَنْ يُقَالَ: أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ
وَ لَا أُشَارِكُهُمْ فِي مَكَارِهِ الدَّهْرِ أَوْ أَكُونَ
أُسْوَةً لَهُمْ فِي جُشُوبِهِ الْعَيْشِ فَمَا خُلِقْتُ
لِيُشْغَلَنِي أَكْلُ الطَّيِّبَاتِ كَالْبَهِيمَةِ
الْمَرْبُوطَةِ هَمُّهَا عَلْفُهَا^۱.

هیئات که هوای نفس بر من غلبه کند و حرص و آز
مرا به برگزیدن غذاها وادارد در صورتی که ممکن
است در حجاز یا یمانه (از شهرهای یمن) کسی باشد
که طمعی از یک قرص نان نداشته و هیچ‌گاه سیر
نشده است یا این‌که با شکم پر بخوابم و کنار من
شکم‌هایی گرسنه و جگرهایی از تشنگی سوزان باشد...
آیا قناعت کنم به این‌که گفته شود: این امیرالمؤمنین
است. در سختی‌های روزگار با آنان سهیم و شریک
نباشم و الگویی برای آنان در تلخ‌کامی و سخت

۱ - الرسالة، ۴۴، ص ۹۶۱ - ۹۶۲، نامه ۴۵ / عثمان بن حنیف

انصاری، ص ۹۷۰ و ۹۷۱، نهج‌البلاغه فیض

زندگانی کردن نباشم؟ آری! من آفریده نشدم که غذاهای خوب مرا از یاد آنها غافل کند. همانند حیوان بسته‌ای که اندیشه‌ای جز علفش ندارد.

۳. بالاترین درجهٔ زهد و پارسایی: **أَلَا وَ إِنَّ إِمَامَكُمْ قَدْ اِكْتَفَى مِنْ دُنْيَاهُ بِطَمْرِيهِ وَ مِنْ طُعْمِهِ بِقُرْصِيهِ فَوَاللّٰهِ مَا كَنْزْتُ مِنْ دُنْيَاكُمْ تَبْرًا وَ لَا اِدَّخَرْتُ مِنْ غَنَائِمِهَا وَ قُرًا!**

هان! امام شما از دنیای خود به دو پیراهن کهنه و از خوراکش به دو قرص نان بسنده کرد. به خدا سوگند از دنیای شما زری نیندوختم و از غنیمت‌های آن مال بسیاری تهیه نکردم (ذخیره نکردم) و برای پیراهن کهنه‌ای که دارم، پیراهن دیگری تهیه نکردم و از زمین این دنیا به اندازهٔ یک وجب به دست نیاوردم.

۴. کوشاترین وحدت: **وَ لَيْسَ رَجُلٌ - فَاَعْلَمَ - اَحْرَصَ عَلٰى جَمَاعَةٍ اُمَّةٍ مُحَمَّدٍ (ص) وَ**

أَلْفَتْهَا مِنِّي، إِبْتَغَىٰ بِذَلِكَ حُسْنَ الثَّوَابِ وَ
كَرَّمَ الْمَاءَ.^۱

بدان که هیچ مردی برای وحدت امت محمد (ص) و
یگانگی آنان کوشاتر از من نیست. من با این کار
خواهان پادشاهی نیک و بازگشتی خوب هستم.

۵. یار مظلومان و دشمن ستمگران: أَيُّهَا النَّاسُ
أَعْيُنُونِي عَلَىٰ أَنْفُسِكُمْ وَ أَيْمُ اللَّهِ لَأَنْصِفَنَّ
الْمَظْلُومَ مِنَ ظَالِمِهِ وَ لَأُقَوِّدَنَّ الظَّالِمَ
بِخَزَامَتِهِ، حَتَّىٰ أوردَهُ مِنْهَلِ الحَقِّ وَ إِنْ
كَانَ كَارِهًا.^۲

به خدا سوگند حق ستم دیده را از ستمگر می‌ستانم و
ستمکار را با حلقهٔ بینی‌اش آن‌چنان (خوار و ذلیل)

۱ - همان، منبع، ص ۱۰۷۳، الرسالة ۷۷ و ۸۷ در پاسخ نامهٔ ابوموسی

اشعری، ص ۱۰۸۲

۲ - نهج البلاغه، خطبه ۱۳۴، فیض، ص ۴۰۸، خطبه ۱۳۶، ص ۴۱۷

می کشم تا این که او را به منبع حق وارد سازم گر چه او را خوشایند نباشد.

۶. تربیت شده دست پیامبر: وَ قَدْ عَلِمْتُمْ مُوَضِّعِي مِنْ رَسُولِ اللَّهِ (ص) بِالْقَرَابَةِ الْقَرِيبَةِ وَ الْمَنْزِلَةَ الْخَصِيصَةَ. وَضَعَنِي فِي حَجْرِهِ وَ أَنَا وَ لَدُّ يَضْمَنِي إِلَى صَدْرِهِ وَ يَكْنُفُنِي إِلَى فَرَاشِهِ وَ يَمُسِّنِي جَسَدَهُ وَ يُشِمِّنِي عَرَفَهُ، وَ كَانَ يَمْضَعُ الشَّيْءَ ثُمَّ يُلْقِمَنِيهِ وَ مَا وَجَدَلِي كَذِبَةً فِي قَوْلٍ وَ لَأَخْطَلَهُ فِي فَعْلٍ...^۱

و همانا شما قدر و منزلت مرا از سوی رسول خدا با خویشاوندی نزدیک و تقدیر و احترام مخصوص دانستید. او مرا در کنار خود تربیت کرد هنگامی که کودک بودم، همواره مرا به سینه اش می چسبانید و در بسترش در آغوش می گرفت و مرا نوازش می کرد و مرا

وامی داشت که بوی خوش او را استشمام کنم. او خوراکی را می‌جوید و در دهانم می‌گذاشت و هیچ‌گاه دروغی در گفتار و اشتباهی در کردار از من نیافت.

۷. یار همیشگی قرآن: **وَ إِنَّ الْكِتَابَ لَمَعِي مَا فَارَقْتَهُ مُذْ صَحِبْتَهُ^۱**

همواره قرآن با من بوده است و از آن زمان که دوستی با آن گزیده‌ام و با آن همراه بوده‌ام هیچ‌گاه از آن جدا نگشته‌ام.

۸. محبوب مؤمنان و مبعوض منافقان: **لَوْ ضَرَبْتُ خَيْشُومَ الْمُؤْمِنِ بِسَيْفِي هَذَا أَنْ يُبْغِضَنِي مَا أَبْغَضَنِي وَلَوْ صَبَبْتُ الدُّنْيَا بِجَمَّاتِهَا عَلَى الْمُنَافِقِ أَنْ يُحِبَّنِي مَا أَحَبَّنِي وَ ذَلِكَ أَنَّهُ قَضَى فَاَنْقَضَى عَلَى لِسَانِ النَّبِيِّ الْأَمِيِّ**

(ص) إِنَّهُ قَالَ: يَا عَلِيُّ لَا يُبْغِضُكَ مُؤْمِنٌ وَ لَا يُحِبُّكَ مُنَافِقٌ^۱.

اگر شمشیر را بر بینی مؤمنی فرود آورم که با من دشمنی ورزد، دشمنی نخواهد کرد و اگر آنچه در دنیا است بر سر منافقانی بریزیم (به او بدهیم) که مرا دوست بدارد، دوست نخواهد داشت؛ زیرا حکم الهی چنین بوده و بر زبان پیامبر جاری شده است که فرمود: «یا علی! هیچ مؤمنی با تو دشمن نشود و هیچ منافقی دوست ندارد.»

۹. شَهَامَت: وَ الَّذِي نَفَسُ ابْنِ أَبِي طَالِبٍ بِيَدِهِ، لَأَلْفُ ضَرْبِهِ بِالسَّيْفِ أَهْوَنُ عَلَيَّ مِنْ مَيَّتِهِ عَلَى الْفَرَّاشِ فِي غَيْرِ طَاعَةِ اللَّهِ.^۲

به حق آن کسی که جان فرزند ابوطالب به دست اوست، همانا هزار ضربت با شمشیر برای من آسان تر

۱ - حکمت، ۴۱ و ۴۲، فیض الاسلام، ج ۴۴، ص ۱۰۹۹

۲ - خطبه ۱۲۳، ص ۶۴ و ص ۳۸۰، خطبه ۱۲۲ فیض الاسلام

است از مرگی که بر رخت خواب باشد و اطاعت خدا در آن نباشد.

۱۰. پیکار با تمام دشمنان: أَلَا وَقَدْ أَمَرَنِي اللَّهُ بِقِتَالِ أَهْلِ الْبَغْيِ وَالنَّكَثِ وَالْفُسَادِ فِي الْأَرْضِ، فَأَمَّا النَّكَاثُونَ فَقَدْ قَاتَلْتُ وَ أَمَّا الْقَاسِطُونَ فَقَدْ جَاهَدْتُ، وَ أَمَّا الْمَارِقَةُ، فَقَدْ دَوَّخْتُ وَ أَمَّا الشَّيْطَانُ الرَّدْهَهُ فَقَدْ كُفَيْتَهُ بِصَعْقِهِ سَمِعْتُ لَهَا وَ جَبَهُ قَلْبِهِ وَ رَجَّهُ صَدْرِهِ...^۱

خداوند مرا به جنگ و کارزار با ستمگران و پیمان شکنان و مفسدان در زمین امر کرد:
اما ناکثین: و پیمان شکنان (اصحاب جمل) با آنها جنگیدم.

و اما قاسطین: و آنان که دست از حق برداشتند (اهل شام) با آنها جهاد و پیکار کردم.

اما مارقین: و آنان که از دین بیرون رفتند (خوارج) آنها را ضعیف و خوار و زبون ساختم.

و اما شیطان رده: (از رؤسای خوارج) همان بس که در اثر فریاد من چنان هول و وحشت سراسر وجودش را فراگرفت که صدای تپش قلب و لرزش سینه‌اش به گوشم رسید.

۱۱. شِجَاعَتِ بِي نَظِيرٍ: وَاللَّهِ لَوْ تَطَاهَرَتِ الْعَرَبُ عَلَى قِتَالِي لَمَا وَ لَيْتَ عَنْهَا وَ لَوْ أَمَكَّنَتِ الْفُرْصُ مِنْ رِقَابِهَا لَسَارَعْتُ إِلَيْهَا.^۱

به خدا سوگند اگر تمام مردم عرب در جنگ با من، متحد و همراه شوند، از آنان رو برنگردانم و اگر فرصتی به دست آید و دستم به گردن‌های آنان برسد به سویشان بشتابم و همه را در راه خدا گردن بزنم و زود باشد که کوشش نمایم در این‌که زمین را از این شخص وارونه و کالبد سرنگون (معاویه) پاک سازم.

۱۲. تنفر از ستایش: ... وَ قَدْ كَرِهْتُ أَنْ يَكُونَ
 جَالًا فِي ظَنِّكُمْ إِنِّي أَحِبُّ الْأَطْرَاءَ وَ
 اسْتِمَاعَ ثَنَاءٍ؛ وَ لَسْتُ بِحَمْدِ اللَّهِ كَذَلِكَ وَ
 لَوْ كُنْتُ أَحِبُّ أَنْ يُقَالَ ذِكًا لَتَرَكْتُهُ
 اِنْحِطَاطًا لِلَّهِ سُبْحَانَهُ عَنِ تَنَاوُلِ مَا هُوَ
 أَحَقُّ بِهِ مِنَ الْعَظْمَةِ وَ الْكِبْرِيَاءِ.^۱

مرا خوش نیاید که به گمانتان چنین راه یابد که
 ستودن و ستایش را دوست دارم، سپاس خدای را که
 چنین نیستم و اگر خوشم می‌آمد که مرا ستایش
 کنید، همانا از جهت خاک‌ساری و فروتنی در برابر
 خداوند سبحان، آن را رها کردم؛ زیرا به بزرگواری و
 عظمت و جلال سزاوارتر است.

مدار از فلک چشم	تو خود می‌کنی
نیک اختری	اختر خود را بد

۱ - المعجم المفهرس، محمد دشتی، ص ۱۳۳، شماره ۱۹، خطبه ۴۴،

این دوازده نمونه تفکر مدیریتی در نظام انسانی و الهی است. مولا علی علیه السلام تذکر دادند تا شیوه و راه و رسم مدیر معلوم باشد و الگوی همه مدیران بر این اساس باشد.

فصل سوم

استاد کل مدیریت

امیرالمؤمنین علی (ع) مکتب نبوی را آموزش داد تا درس ارزش‌های انسانی اسلامی دهد، او آمد تا هادی افکار پریشان در وادی خیال و ساقی معارف دقیقه در جام الفاظ رقیقه و لطیفه باشد، او قیام کرد تا راه حق را در سایه «نهج‌البلاغه» خود ترسیم کند.

مربی انسان اگر با کسی ناراحت است به خاطر دشمنی ظلم نمی‌کند و به خاطر دوستی مرتکب گناه نمی‌شود این سخن حکیمانه مولا در «نهج‌البلاغه» ترسیم جامعی از انسانیت است:

لَا يَخِيفُ عَلَى مَنْ يُبْغِضُ وَ لَا يَأْتِمُّ
فِيْمَنْ يُحِبُّ.^۱

۱ - نهج‌البلاغه، خطبه ۱۸۴؛ صفات متقین، ص ۶۱۷؛ فیض،

تحف‌العقول دو جلدی، بهزاد جعفری، ص ۲۸۱

پرهیزگار بر کسی که با او دشمنی دارد ظلم روا نمی‌دارد و به خاطر کسی که دوستش دارد گناه نمی‌کند.

روابط اجتماعی انسان در نظام اسلامی باید هماهنگ با نظام تکوینی وی باشد و برقراری این انسجام، مستلزم آشنایی با تمام حقیقت انسان و تمام حقیقت جهان هستی است؛ زیرا جوامع انسانی با تمام آفرینش در شرایط گوناگون ارتباط دارند و آشنایی کامل به جهان و انسان برای احادی جز آفریدگار آنها و معصومین (ع) میسر نیست؛ لذا تنظیم روابط اجتماعی انسانها - که بارزترین آنها به صورت خدمات اداری و کارگشایی کارگزاران نظام اسلامی ظهور می‌یابد - فقط با هدایت الهی خواهد بود؛ و چون رعایت اخلاق و عواطف، همانند حقوق و احکام، در اسلام از اهمیتی خاص برخوردار است، احترام به عواطف از بهترین چهره‌های حقوق معنوی انسانها در نظام اسلامی بشمار می‌آید. به منظور بهتر آشنا شدن با دستورات سودمند اسلامی، چه از لحاظ رعایت اصل تعهد و میثاق اداری و چه از جهت مراعات اصل تأدب و سنت

انسانی، شش اصلی را که استاد آیت‌الله جوادی آملی در کتاب ارزشمند اخلاق کارگزاران در حکومت اسلامی بیان فرموده‌اند، عیناً نقل می‌شود.

۱. لزوم رعایت تعهد و میثاق

تعهد ایجاب می‌کند که انسان متعهد خود را وامدار عهد خویش بداند و به آن بدون هیچ کاستی وفا کند.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ^۱ «ای

کسانی که به خداوند ایمان آوردید، به عقد و عهد خود

وفا کنید.» ...وَالْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا

عَاهَدُوا.^۲ «... و نیکان کسانی هستند که به عهد

خود وفا می‌کنند» و رعایت تعهدها را همانند عبادت

خداوند گرامی می‌دانند. ...وَأَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ

۱ - سورة مائده، آیه ۱

۲ - سورة بقره، آیه ۱۷۷

الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولًا^۱ «... به میثاق خود عمل
نمایید و به آن وفا کنید، زیرا هنگام محاسبه الهی
رعایت عهد مورد سؤال قرار می‌گیرد» و در این جهت
فرقی بین عهد با خدا و عهد با بندگان وی نیست. پس
کارگزاران اسلامی که متعهد به انجام خدمات صادقانه
هستند، در قیامت مسئول خواهند بود.

۲. لزوم ادای امانت و حرمت خیانت

قبول سمت و پست به منزله پذیرش امانت جامعه
بشمار می‌رود، و دارای امانت واجب و خیانت به آن
حرام است: **إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا
الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا^۲**

۱ - سورة الاسراء، آیه ۳۴

۲ - سورة نساء، آیه ۵۸

«خداوند به شما امر می‌کند که هرگونه امانتی را بر صاحب آن برگردانید.» خواه امانت‌های مادی باشد، خواه معنوی، خواه به شخصیت‌های حقیقی باشد، خواه به شخصیت‌های حقوقی.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَخُونُوا اللَّهَ
وَالرَّسُولَ وَتَخُونُوا أَمَانَاتِكُمْ.^۱

«ای مؤمنین به امانت خداوند و پیامبر خیانت نکنید. هم‌چنین به امانت‌های خودتان خیانت نکنید.»

وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ.^۲

«مردان با ایمان امانت‌ها و عهدهای خود را مراعات می‌کنند.»

امام راحل می‌فرمایند:

«اسلام در دست ما امانت است و ما موظفیم تا این امانت را حفظ کنیم باید چشم و گوشمان را باز کنیم که با دست خودمان اسلام را از بین نبریم. کوشش

۱ - سوره انفال، آیه ۲۷

۲ - سوره مؤمنون، آیه ۸؛ سوره معارج، آیه ۳۲

کنید که مصالح اسلام و کشور اسلامی را فدای منافع شخصی یا گروهی نکنید.»

۳. پرهیز از مال حرام و رشوه خواری

هر کارگزار مسئول است برابر تعهد معین، کار مخصوصی را که در حوزه وظیفه‌اش است انجام دهد و اگر عمداً از انجام آن امتناع نمود، حقوقی که دریافت می‌کند حرام است. همچنین اگر بخواهد برای تزییع حق دیگران، یا احقاق باطل و ابطال حق، مالی را از مراجعه کننده بگیرد، کار حرامی کرده است:

وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُم بَيْنَكُم بِالْبَاطِلِ وَتُدْلُوا بِهَا إِلَى الْحُكَّامِ لِتَأْكُلُوا فَرِيقًا مِّنْ أَمْوَالِ النَّاسِ بِالْإِثْمِ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ.^۱

«اموال خود را به باطل که خارج از محور دین و قانون الهی است، مصرف نکنید و آنان را عمداً به قاضیان و

حاکمان ندهید تا در رهگذر این کار حرام مقداری از اموال و حقوق دیگران را به چنگ آورید.»
اموال بیت‌المال، چون مار گزنده و مهلکی است، اگر غفلت کنید شما را به هلاکت می‌رساند و به آتش دوزخ می‌افکند.

حق الناس به اندازه‌ای مهم است که خداوند تعالی قسم یاد کرده و فرموده است که به عزت و جلالم در روز قیامت ممکن است از حق خود گذشت کنم؛ اما از حق مردم نخواهم گذشت.^۱

در رابطه با حق مردم در روز قیامت خیلی سخت می‌گیرند که از یک سر سوزن هم نمی‌گذرند. فقها نوشته‌اند که اگر در لباسی، نخ‌غصبی باشد و با آن لباس نماز خوانده شود، نماز باطل است، حتی نمازی که با یک دکمه غصبی خوانده شود باطل است.

امیرالمؤمنین (ع) می‌فرماید:

«اگر تمام عالم هستی را به من بدهند و بگویند در مقابل پوست جویی را بی‌جهت از دهان مورچه‌ای بگیر، نخواهم گرفت.»^۱

۴. قوام حکومت به قسط و عدل بودن است

گرچه بر هر مسلمانی لازم است که عادل باشد و به قسط قیام کند، لیکن کارگزاران اسلامی مخصوصاً عهده‌داران سمت قضا و داوری باید بیش از دیگران به ملکه فاضله عدالت مُتَّصِف باشند؛ لذا قرآن کریم درباره آنان چنین فرموده است: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلَّهِ وَلَوْ عَلَىٰ أَنفُسِكُمْ أَوِ الْوَالِدِينَ وَالْأَقْرَبِينَ إِن يَكُنْ غَنِيًّا أَوْ فَكِيرًا فَإِنَّهُ أَوْلَىٰ بِهِمَا فَلَا تَتَّبِعُوا الْهَوَىٰ أَن تَعْدِلُوا وَإِن تَلَوْا أَوْ تُعْرَضُوا فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا.^۲

۱ - نهج البلاغه، فیض الاسلام، خطبه ۲۲۲، ص ۷۱۴

۲ - سورة نساء، آیه ۱۳۵

«ای مؤمنین! برای اقامه قسط و عدل قوام باشید! یعنی شدت قیام و ایستادگی را رعایت نمایید و حتی اگر اقرار به حق یا شهادت به آن به زیان شما یا پدران و مادران و نزدیکان بود به اقامه آن مبادرت کنید، توانگری یا تهی‌دستی افراد مانع اقامه عدل و داد نشود؛ و رعایت حکم خدا درباره آن اولی و سزاوارتر است و از پیروی هوس بپرهیزید. مبدا از اجرای عدالت بازمانید و اگر از ادای شهادت سرپیچی کردید یا اعراض نمودید، خداوند همواره از کار شما با خبر بوده و هست.»

غرض آن است که بر مسئولین نظام اسلامی غیر از آنچه بر شهروندان متعارف معتبر است، چیز دیگری الزام است و آن این که قوام به قسط و عدل باشند تا از گزند تبعیض و اهمال و ندانم کاری و مانند آن مصون باشند و الگو برای جهان و مسلمین و میراث داران خون شهیدان گران قدر اسلام باشند.

دکتر مارتی جامعه‌شناس می‌نویسد:

«هیپی‌ها نوجوانان عاصی و سرکشی نیستند که دوران عصیان و بلوغ را سپری می‌کنند، بلکه این‌ها انسان‌هایی هستند که احساس کردند جامعه به آن‌ها دروغ گفته و نسبت به آن‌ها بی‌عدالتی و بی‌رحمی روا داشته و خود را فریب خورده بزرگ‌سالان می‌دانند.»^۱

۵. پرهیز از تشویق و پاداش ناروا

گرچه ترغیب خدمت‌گزاران راستین لازم و تکریم به موقع کارگزاران امین و متعهد، بسیار سودمند است، لیکن توقع نا به جا و انتظار بی‌مورد کسی که کاری انجام نداده و دوست‌دار تشویق و ستایش است، مایه عذاب خواهد بود:

لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَفْرَحُونَ بِمَا أَتَوْا
وَيُحِبُّونَ أَنْ يُحْمَدُوا بِمَا لَمْ يَفْعَلُوا فَلَا

تَحْسَبْنَهُمْ بِمَفَازَةٍ مِّنَ الْعَذَابِ وَلَهُمْ
عَذَابٌ أَلِيمٌ^۱

«می‌پندارند کسانی که به آنچه انجام دادند، مانند کم‌کاری و نفاق و عدم حضور در صحنه... خوشحال‌اند و دوست می‌دارند که در قبال کارهای نکرده ستایش شوند و از عذاب‌رهایی‌یابند! بلکه برای آنان عذابی است دردناک.»

متأسفانه برخی از کارکنان از مدیران به جای حُسن استفاده و کسب تجربه مفید سوءاستفاده می‌نمایند و با کم‌کاری و تنبلی حریم اداره و قداست مدیران را در هم می‌شکنند. مدیر به علت تغافل بی‌مورد، افراد پرتلاش و خدم را با تشویق نالایق‌ها مایوس می‌کند. حتی گاهی جرأت جلوگیری از مفسد اداری را ندارد. همان‌گونه که تنبیه بی‌مورد اثر زیان‌بار دارد و موجب دل‌سردی و لجاجت را زیاد می‌کند، تشویق بی‌مورد

هم موجب دل سردی جامعه می شود و روح مرده در پیکر جامعه حاکم می شود.

مولا امیرالمؤمنین (ع) فرمود:

«مَنْ تَرَكَ انْكَارَ الْمُنْكَرِ بِقَلْبِهِ وَ يَدِهِ وَ لِسَانِهِ فَهُوَ مَيِّتٌ بَيْنَ الْأَحْيَاءِ.»^۱

آن کس که با قلب و زبان و دستش نهی از منکر ننماید او مرده‌ای است در بین زندگان.

امام علی (ع) فرمود نشانه و گواه سقوط دولت‌ها چهار چیز است: «يُسْتَدَلُّ عَلَى إِذْبَارِ الدُّوَلِ بِأَرْبَعٍ: تَضْيِيعُ الْأُصُولِ، وَ التَّمَسُّكُ بِالْفُرُوعِ وَ تَقْدِيمِ الْأَرَاذِلِ وَتَأْخِيرِ الْأَفَاضِلِ.»

چهار عامل سقوط دولت مردان و مدیران

۱. ضایع کردن اصول و مسائل اساسی

۲. چسبیدن به فروع، امور تشریفاتی

۳. پیش انداختن اراذل و فرومایگان (یعنی

مقدم داشتن اراذل و اوباش)

۴. کنار زدن افاضل و آگاهان جامعه^۱

۶. خطر جاه‌دوستی و مال‌خواهی

فرزانه کسی است که وسیله را هدف نپندارد و به غیر از هستی محض و لقای خداوند - که همان حقیقت و غایت هستی است - به چیز دیگری دل نبندد؛ زیرا خطر مال‌دوستی و جاه‌طلبی به قدری زیاد است که اگر کسی به آن مبتلا شد، چیزی از ایمان او باقی نمی‌ماند.

پیامبر اکرم (ص) به ابوذر - صحابی نامور، مبارز

نستوه، زاهد شب و شیر روز - چنین فرمود:

يَا أَبَاذَرَّ حُبُّ الْمَالِ وَالشَّرَفِ أَذْهَبُ لِدِينِ
الرَّجُلِ مِنْ ذُنُوبِهِ ضَارِبِينَ فِي زَرِيبِهِ

۱ - الحياه، ج ۱، ص ۳۴۵، غررالحکم، عبدالواحد تمیمی، باب یاء

اخلاق صنفی، از نگارنده

الْغَنَمِ فَأَغَارَا فِيهَا حَتَّىٰ أَصْبَحَا فَمَاذَا أَبْقِيَا
مِنْهَا!^۱

ای اباذر: «دوستی مال و جاه، دین مرد را بیش از آن اندازه می‌برند که دو گرگ خون آشام شبانه به آسایشگاه گوسفندان حمله برند و در بامداد چیزی از آن رمه باقی نگذرانند. اگر کارگزاری برای به دست آوردن جاه یا برای حفظ آن کوشش کند، از آسیب آن نخواهد ماند.»

امکانات دنیا از بین رفتنی است، پس قابل دل بستن نیست، هر کس به آن‌ها دل ببندد پس از مدتی دیر یا زود به بیهوده بودن آن واقف خواهد شد.
امام صادق (ع) فرموده‌اند:

مَثَلُ الدُّنْيَا كَمَثَلِ مَاءِ الْبَحْرِ كُلَّمَا شَرِبَ
مِنْهُ الْعَطْشَانُ أَزْدَادَ عَطْشًا حَتَّىٰ يَقْتُلَهُ!^۱

۱ - بحارالانوار، ج ۷۷، حدیث ۳؛ ایران، شناخت اسلام، آیت‌الله
استرآبادی، ص ۵۱۲ و ص ۱۹۸، سیمای ابوذر غفاری، محمدرضا
حاج شریفی، وصیت رسول خدا (ص) به ابوذر غفاری

«دنیا به مانند آب دریاست که تشنه هر چه از آن بنوشد عطش وی افزون گشته تا وی را بکشد.»

علائق دنیوی سیر کننده نیست و حرص به آن باعث نابودی و سرگستگی می‌شود؛ بنابراین باید از جهالت و غفلت به در آمد و با مطالعه، دقت، تدبر، تفکر و تذکر خطر جاه‌طلبی و مال‌اندوزی را فهمید و در نتیجه به آن دل نبست و اسیر او نشد.

افسوس که چاره	دردا که دواى درد
پريشانى ما	پنهانى ما
آبادى خویش را ز	بر عهدهٔ جمعیست که
ویرانى ما	پنداشته‌اند

فصل چهارم

شیوه‌های مدیریت و رهبری

در زمینه کیفیت کنترل، و نوع برخورد با کارکنان چند روش را در مباحث مدیریت نام برده‌اند که مهم‌ترین آن‌ها عبارتند از:

۱. شیوه اتوکراتیک

که در آن مدیر فقط دستور می‌دهد و همه تصمیم‌ها را او می‌گیرد و قدرت در دست اوست. این حکمی است که جای هیچ‌گونه چون و چرایی ندارد؛ زیرا در این روش اصل بر این است که مدیران بهتر می‌دانند. با دقت و امعان نظر در آیات قرآن این واقعیت آشکار می‌شود که ملل گذشته معیارهای مادی را ملاک در تعیین رهبر می‌دانستند. پس در روزگارهای گذشته مبنای گزینش حکومت و تعیین رهبر پیرامون ضوابط مادی، از قبیل ثروت و مال فراوان و سرشناس بودن یا امکانات مالی فراوان داشتن و اولاد زیاد دور می‌زده است. این نوع مدیریت متأسفانه به زیردستان اطمینان

و اعتمادی ندارد؛ زیرا که آنها را به ندرت در تصمیم‌گیری شرکت می‌دهد.

۲. شیوه دموکراتیک

که مسائل مدیریت در این شیوه با رأی گروه حل می‌شود و با این‌که دیگران به شرکت در مذاکرات و همکاری دعوت و تشویق می‌شوند، ولی تصمیم‌گیری با گروه اکثریت است و قدرت در دست آنهاست.

این دسته از مدیران باید بتوانند از افراد گروه خود بهترین ایده‌ها و نظرات را به دست آورند. باید بدانند چگونه روی افراد سرمایه‌گذاری کنند و ضعف‌ها، کمبودها و ناتوانی‌های آنان را چگونه برطرف سازند و بالاخره باید بتوانند بین منافع سازمان و منافع کارکنان، تعادل مناسبی به وجود آورند. این دو سرمایه با ارزش باید هم‌سو و هم‌جهت به صورت منافع واحد درآید.

این روش مدیریت که به وسیلهٔ مکتب‌های سیستم‌ها و منافع انسانی مطرح و پیشنهاد می‌شود، در واقع منابع

انسانی را کلید و منبع اصلی حل و فصل تمام امور در سازمان‌ها می‌داند.

۳. شیوه لیبرال

که به اصطلاح حق فعالیت و تلاش و تصمیم‌گیری را برای همه افراد قائل است و قدرت در دست همه است و هر کس به هرگونه که هوس کند تصمیم می‌گیرد، این نوع مدیریت را مدیریت افراطی می‌دانند.

۴. مدیریت اسلامی یا مدیریت مردمی

این نوع مدیریت براساس قسط و عدل و عملکرد مثبت و مفید فردی و اجتماعی است. روش این مدیریت، روش رهبری و مردمی است. در این مقام باید اصل کار مدیریت را در نظر گرفت تا بتوان شیوه مطلوب و پسندیده را به دست آورد. اسلام، مدیریت رهبری را مطلوب و مفید می‌داند که عادل و عامل باشد.

رهبر: مدیر، مدبری است که می‌تواند کوشش و فعالیت های افراد را برای رسیدن به هدف یا اهداف معینی هم آهنگ کرده و به طرز شایسته‌ای سازمان‌دهی نماید.

قدرت رهبری به این عوامل بستگی دارد:

(الف) صفات شخصی و سجایای اخلاقی رهبر

(ب) خصوصیات افرادی که رهبر می‌خواهد در آنها تأثیر کند.

(ج) محیط و شرایطی که بر گروه حکم می‌راند.

(د) دین‌سالاری همراه شایستگان یا تعهد نخبگان جامعه جهت مردمی نمودن حکومت بر مبنای دین حنیف.

رهبر نسبت به آنچه واقع می‌گردد حساسیت نشان می‌دهد و تصمیم می‌گیرد که چگونه برای حفظ نفوذ خود دست به کار شود، و نیز تشخیص می‌دهد که برای به هم پیوستگی تا چه اندازه مصالحه و گذشت ضروری است؛ اما درباره شیوه‌های رهبری، موضوع پیچیده‌تر از آن است که در نظر اول تشخیص داده شود. به طور کلی می‌توان گفت که هر روشی در